

از طهران دستور و اطلاع رسید که بر حسب دعوت بعضی از دول^۱ شاه^۱ قصد مسافرت فرنگ دارند و به برلن هم خواهند آمد و فلان تعداد از اجزاء ملتزم رکاب می باشند.

برای من که تا اندازه ای مسبوق به حالت اعلیحضرت بودم و اجزاء دولت و درباریان او که از اوباش بازار رذل تر بودند را خوب می شناختم ، وصول این خبر بهجت اثر! مایه مصیبت و عذاب و ناراحتی گردید. زیرا من تازه به برلن و محل ماموریتم وارد شده و هنوز طرز زندگی و اداره این مملکت را نمی دانستم. در اولین برخوردها با مقامات سیاسی و دولتی آلمان احساس کردم که چون مانند دولتین روس و انگلیس و حتی به قول خودشان به قدر فرانسه و بلژیک در ایران منافع ندارند، نسبت به مملکت ما بی تفاوت می باشند. با این احوال می دانستم که پذیرایی از همراهان بی شمار و پرتوقع شاه و فراهم کردن اسباب آسایش و راضی کردن آنها با دست خالی و عدم اعتنای دولت آلمان و حالت فرعونیی و غرور بی اندازه امپراطور تقریباً امری محال است.

.....

دولت آلمان پس از اینکه اصل بازدید پادشاه ایران و پذیرایی از او را پذیرفت، قبول پذیرایی از قریب یکصد نفر همراهان که مرکب از صدر اعظم و بعضی از وزراء و درباریان و رجال تا نوکر و پیشخدمت و قراول و یساول و دلچک و روضه خوان و معین البکاء و امثالهم بود اشکال تراشی می کرد. حق هم با وزارت خارجه آلمان بود. زیرا بر خلاف معمول ایران که این جمع کثیر را می توان در یک ساختمان یا هفت هشت اطاق و بوسیله چند پیشخدمت سکونت داد و پذیرایی نمود و در سفرهای تفریحی پادشاه که بعضی اوقات تا ده برابر همین عده راه می افتند و با اردو همراه می شوند و زیر چادر و روی نمد آبداری زندگی می کنند ... در فرنگستان نمی توان چند نفر را در یک اتاق سکنی داد و بایستی به تعداد همراهان و

^۱ مظفرالدین شاه قاجار

پیشخدمت در هتل تعیین نمود و برای هریک مهماندار مناسب با شأن ایشان معین کرد
لذا دولت آلمان حاضر نبود چنین تکلیف و تکلف بی موردی را تحمل نماید.....

.....

مسئله مهم تر این بود که اعلیحضرت قدر قدرت از سرعت راه آهن تغییر حالت می دادند و متوقع بودند راه آهن مثل کجاوه های خودمان لنگ لنگان حرکت کند. این مطلب در دستور العمل و مراسلات دولتی مکرر تاکید شده بود که بایستی قطار حامل اعلیحضرت آهسته و به میل و دلخواه ذات اقدس حرکت کند و به هیچ زبان نتوانستم امنای دولت علیه را متوجه کنم که صدها خط آهن در هریک از ممالک فرنگ به یک دیگر اتصال دارد و در هر لحظه صدها قطار از ایستگاه های مختلف حرکت می کند و از روی آن خطوط می گذرند که اگر ساعت حرکت و سرعت و موقع وصول به مقصد یکی از آنها یک دقیقه پس و پیش شود، نظام کلی تمام خطوط آهن در سراسر فرنگستان به هم می خورد.....

در این مورد هم باز دچار اشکالات و اسباب خنده نزد مسئولین امور آلمان شدیم و سرانجام با ایشان مواضعه کردیم به عرض برسانیم قطار آهسته حرکت می کند اما سرعت سیر مجاز خود را داشته باشد!.

.....

ذات مبارک و ملتزمین رکاب به قطار مخصوص داخل شدند و دعوا و کشمکش بر سر انتخاب اطاق و نشیمن در قطار آغاز شد. ما قبلا اطاق و محل نشیمن هریک از همراهان را به ترتیب شئون آنها تعیین و من به فارسی بر روی کارت سفید نوشته و به در هر اطاقی چسبانده بودم. اما ایشان که رجال و معتبرترین و اعیان و اطرافیان و محارم پادشاه ایران بودند، مثل یک ایل وحشی به داخل قطار ریختند و اختیار را از دست ما گرفتند و هرچه

کردیم آنها را به جاهای تعیین شده منتقل کنیم زیر بار نرفتند.

.....

در عرض راه هوا ابر و طوفانی شد و رعد و برقی در آسمان دیده شد. حالت اعلیحضرت برهم خورد. خیلی از رعد و برق می ترسیدند یا به خودشان بسته بودند. فوراً تلگرافی به خط مهندس الممالک برای مخابره به طهران بدستم دادند که مقرر فرموده بودند فلان مبلغ به توسط سید بحرینی به فلان سید داده شود و عجله و تاکید داشتند که از اولین استاسیون مخابره شود.....

همه با لباس های رسمی حاضر و به اتفاق مهماندارها به سالن قطار رفتیم. اعلیحضرت در روی یک صندلی نشسته با صورت زرد و رنگ چهره پریده و مطابق معمول تکمه های سرداری نظامی خود را پایین و بالا انداخته از زیر کلاه زلف هایش به جلو صورت ریخته و بیرون آمده بود، با حالتی مضطرب و پریشان تسبیح زردرنگ سنگ مشهد در دست داشت و مشغول اوراد خواندن و تسبیح انداختن بود و به هیچکس و هیچ جا توجه نداشت و هر بار که رعد و برقی در آسمان پیدا می شد، شاه از جای خود می پرید و دانه های عرق از صورتش می ریخت.

برگرفته از «خاطرات احتشام السلطنه»^۲ به کوشش محمد مهدی موسوی، انتشارات زوآر، ۱۳۹۲.

^۲ از رجال دوران ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه